

یادداشتی درباره گویش فروپگی

بقلم آقای: دکتر صادق کیا

استاد زبان پهلوی در دانشکده ادبیات

«و» آغازین زبانهای ایرانی باستان در برخی از واژه‌های پهلوی همان صورت «و» را دارد و در بهری دیگر بجای آن «ك» آمده است و در فارسی در برخی واژه‌ها مانند پهلوی همان صورت «و» را دارد و در بهری دیگر بجای آن «ب» یا «پ»^(۱) یا «ك» یا «ك»^(۲) یا «غ»^(۳) آمده است ولی در دو گویش از گویشهایی که نویسنده بررسی کرده است همیشه بجای آن «ك» دیده میشود. این دو گویش گویشهای «خوری» و «فروپگی» است. «خور» و «قرخی» دوده بزرگ از دههای کویر نمك (بخش «خور»

۱- نگاه کنید به واژه‌های «گئی» و «گالی» در جدول همین گفتار. واژه‌های فارسی دیگری نیز هست که در آنها «پ» بجای «و» آغازین باستانی آمده و از آنها در گفتار دیگری یاد خواهد شد.

۲- واژه‌های فارسی را که در آنها بجای «و» آغازین باستانی «ك» آمده نویسنده گرد آورده است و در گفتار دیگری خواهد آورد. نیز نگاه کنید به صفحه ۶۱ بخش دوم از دفتر اول Grundriss der iranischen Philologie, Strassburg 1895-1901.

۳- نمونه‌های زیرین برای «غ» فارسی بجای «و» آغازین باستانی داده میشود:
(۱) «غیشه» به معنی «جنگل». صورتهای دیگر فارسی: «بیشه»، «ویشه»؛

پهلوی **احسرو** (ویشك). شاید واژه اوستایی **جاسد** **سراب** به معنی «درخت»

یا «جنگل» صورت اوستایی آن باشد.

(۲) «غُل» (در «غلغونه» به معنی «سرخاب»). صورتهای دیگر فارسی:

بازمانده با نویس در صفحه ۳۵

بیابانك») است^(۱). باشندگان فرخی ده خود را بگویش خویش «فروی»
و مردم آن وزبان ایشان را «فرویگی» مینامند. در این گفتار «فرویگی»
بجای «فرخی» بکار برده میشود که در گفتن آسانتر است. در زیر جدولی
از واژه‌های فرویگی که نویسنده در بررسیهای خود یادداشت کرده است
و در آنها بجای «و» آغازین زبانهای ایرانی باستان «ك» آمده است با
نمودن برابرها یا هم‌ریشه‌های فارسی و پهلوی و اوستائی یا فارسی باستانی
آنها داده میشود^(۲). واژه‌های این جدول همه واژه‌هایی است که در برابر
یا هم‌ریشه پهلوی آنها «و» و در فارسی برابر یا هم‌ریشه آنها «و» یا «ب»
یا «پ» آمده است نه «ك» و «ك» و «غ». معنی واژه‌هایی که با برابر
فارسی خود هم معنی نیستند یا اکنون فارسی برابر آنها بکار نمیرود یا
معنی دیگری هم دارد پس از خود واژه در میان نشانه () افزوده میشود:

بازمانده پانویس صفحه ۴۴:

«گل»، «ول» به معنی «شکوفه» و جزء اول «ولغونه» و «والغونه»؛ پهلوی
پلا (گول)، الورد (ورتا)؛ اوستا **واورد**؛ عربی «ورد»، «جَل».

(۳) «غَرده» به معنی «ارابه و گردون چوبی». هم‌ریشه‌های فارسی: «گرد» به
معنی «گردون، فلك»، «گردون»، «گردونه»، «وردنه»، «گردیدن»، «گشتن»،

«وشتن» ...؛ پهلوی **الورد** (ورتین) به معنی «گردونه، چرخ»، **الورد**

۱- نگاه کنید به فرهنگ جغرافیایی ایران، جلد دهم، تهران ۱۳۳۲، صفحه‌های
۸۰ و ۱۶۱. در فرهنگ جغرافیایی ایران از گویش مردم خور و فرخی یاد نشده و نوشته شده
که زبان آنان فارسی است.

۲- هر واژه که از زبان فارسی باستان آورده میشود پس از آن (فب) افزوده میشود.

فروپیکي	فارسي	پهلوي	اوستائي
(۱) گا ^(۱)	باد، واد	۱۳۱ (وات)	۱۳۱-۱۳۲
(۲) گارون، گارش	باران	۱۳۱ (واران)	۱۳۱-۱۳۲
(۳) گَر ^(۲)	بَر، وَر	۱۳۱ (ور)	۱۳۱-۱۳۲
(۴) گَرَنف	برف	۱۳۱ (وَر)	۱۳۱-۱۳۲
(۵) بِاگَز (بدو، بیر، بچه)	وزیدن، بزیدن	۱۳۱ (وزیتن)	۱۳۱-۱۳۲
(۶) گَزَر	بزرگ، وزرگ	۱۳۱ (وزرگ)	۱۳۱-۱۳۲
(۷) گَس (بسنده)	بَس	۱۳۱ (وس)	۱۳۱-۱۳۲
(۸) بِاگَف ^(۲) (بیاف)	بافتن ^(۴)		

بازمانده پانویس صفحه ۳۵:

(وشتن)...؛ اوستا ۱۳۴-۱۳۵. از همین ریشه و از همین دسته به نظر میرسد «غلطیدن»
نگاه کنید به صفحه ۶۹ بخش دوم از دفتر اول Grund. d. iranisch. Philolo.
(۴) «غدر» و «غدرک» به معنی «سلاح جنگ». صورت دیگر فارسی «گذر»

و «گذرک»؛ اوستا ۱۳۵-۱۳۶

۱- این واژه سه معنی دارد: «باد»، «ورم»، «تاب» (ریسمانی که دوسر آن را به دوتیر یا دودرخت می بندند و بر آن می نشینند و تاب میخورند).

۲- به معنی «سوی»، «طرف» است و «گَر گَرْد» به معنی «بر کردن»، «پوشیدن».

۳- «ا» کشیده تراز «آ» فارسی.

۴- هم ریشه است باواژه اوستائی **دروید** (دروید)، به معنی «بافته» و برای
بازمانده پانویس در صفحه ۳۷

گَگَلْکْ	برک، بر	اَلکْ (ولک)	فاسد (هوس)
(۱۰) هـ [کچج (به بیز)	بیختن	اِسْرَا (ویختن)	فاسد (بی)
(۱۱) دِرُو [گیز (دروغگو) زِلُو اختن		اِسْرَا (واختن)	فاسد (و)
(۱۲) گِیس	بیست	اِنْدَس (ویست)	فاسد (دست)
(۱۳) بـ [گین (بین)	بین، ویند	اِن- (وین)	فاسد (ب)
(۱۴) گِیج [تر (بهر)	بِه	اِن- (ویه)	فاسد (و)

واژه خوری زیر نیز از همین دسته است و در فرویگی واژه هم معنی آن از ریشه دیگری است :

گَنی (عروس) ^(۱) بیو، یو، یوگ، پیوگ اِن- (وزوک) فاسد (م)

واژه‌های فرویگی زیر نیز از همین دسته به نظر می‌رسند :

فرویگی	فارسی	پهلوی
(۱) گازی	بازی	اِن- (وازیک، واجیک)
(۲) گالی (زگید)	بالو، پالو ^(۲)	

ماندهٔ پانویس صفحهٔ ۳۶ :

آن درزبانهای باستانی می‌توان ریشهٔ «وَب» حدس زد. از همین ریشه است جزء دوم واژه سنسکریت «اورن-وابهی» به معنی «با فکار» (عنکبوت).

۱- نیز در خوری «گَگِگُون» به معنی «عروسی» است = فارسی «بیوگانی»، «پیوگانی»

۲- سنندجی «بالوک» و کرمانشاهی «بالوک» («و» مانند «فرانسه و آلمانی») بازماندهٔ پانویس در صفحهٔ ۳۸

(۳) گانگ	بانگ	انگ (وانگ)
(۴) گاور	باور	اور (واور، واور) ^(۱)
(۵) گایم	بادام	ام (واتام)
(۶) گج	بچه، بچه	اوا (وچک)
(۷) گد	بد	او (وت)
(۸) گر	بره، بره	الوا (ورک) ^(۲)

مانده پانویس صفحه ۳۷ :

و فردوسی (تونی) «بَلْک» («آ» کشیده تر از «آ» فارسی) و هسیرانی («هسیران» ازدهای طالقان است) «باریک» و هسیرانی (امامزاده قاسم) «اُرک» و سمنانی و شهسیرزادی «واری» و آشتیانی «واروک» و ملایری و اراکی «وروک» و طالشی (میناباد نمین) «ور» («أ» مانند آلمانی) و سرخه‌ای «ور» و دردامغان و شاهرود «والو» به همین معنی است. در نظر گرفته شود نیز واژه فارسی «وردان» به همین معنی. چنان که دیده میشود «و» باستانی در چندین گویش بازمانده است و در فارسی بجای آن «ب» و «پ» آمده است. صورتهای دیگر این واژه در چندین گویش دیگر و همچنین در فارسی برخی دهها و شهرهای دیگر یادداشت شده است. اینجا این چند نمونه بسنده به نظر رسید.

۱- با این وصف گمان P. Horn که «باور» از **اور + (د + د + د) + (و + د) + (و + د)** -

(ریشه «گرویدن») ساخته شده درست در نمیآید نگاه کنید به واژه شماره ۷۸ در

Grundriss der neupersischen Etymologie, Strassburg 1893.

H. Hübschmann نیز آن را در Persische Studien, Strassburg 1895 پذیرفته است. نیز نگاه کنید به صفحه ۲۶۹ بخش اول از دفتر اول Grund. d. iranisch. Philolog.

۲- سنسکریت «اورا»، «اورن».

(۹) گِهینَ بهانه رِسَا (وهان)^(۱)

(۱۰) گیشتر (بیشتر) بیش ادره (ویش)

همچنین از همین دسته به نظر میرسد واژه فروبگی «آلگَهْدُ» (در اضافه «آلگَهْدَنُ») به معنی «کندن»، «بر آوردن» (آلگَجْ : بکن، بر آور). جزو نخستین آن پیشوند «آل» است به معنی «بر» که در آغاز چندین فعل دیگر همین گویش میآید مانند «آلفُندُ» : «بر خواندن»، «آلگِرِفْتُ» : «بر گرفتن» (برداشتن)، «آلسَخْدُ» : «برسختن» (وزن کردن، کشیدن)، «آلهنجِی» : «برهنجیدن» (ور کشیدن، بر کشیدن)، «آلچِی» : «برچیدن». این پیشوند در خوری و گویش زردشتیان یزد به صورت «آر» و در سنندجی «هَل»^(۲) و در کرمانشاهی «هَل» و «آل» و در پاوه ای «هُر» و در سگوندی «ار» و در پهلوی **پهل** (اول، هول، اور)

است و هم‌ریشه است با واژه اوستائی **هل**؛ **هل** و **هل** به معنی «بلند»، «برشده» و عربی «عل» و «علو» : «بالا»، «علی» : «بر». شاید «آل» در واژه‌های فارسی «الچخت» و «الفاختن» و «الفختن» و

۱- این واژه در پرش سی و ششم کتاب «داناک و مینوگ ی خرت» (چاپ ارواد تهمورس دینشاه انکلساریا، بمبئی ۱۹۱۳، صفحه ۱۰۶) آمده است و چنان که دیده میشود

با **ل** آغاز شده ولی در بازند بجای آن **یاد من سد ل** . بکار رفته است. در برخی از گویشهای کنونی نیز در این واژه «و» باستانی دیده میشود چنان که در شهبواری «وهان» و در هسیرانی «وېهان» و آشتیانی «وان» و لکی (سگوندی) «وېپانکی» و سرخه ای «وپیام» و سمنانی «وپیَم» به همین معنی است. نیز در نظر گرفته شود واژه سنسکریت «ویدهان» .

۲- بالامی که در عربی «لام مفخم» مینامند .

«الفغدن» و «الفنجیدن» نیز همین پیشوند باشد. برای جزو دوم آن در نظر گرفته شود انار کی «ور» [وَج] : «بکن»، «درآور»؛ «ورش» [وَت] : «گند» و یارَنَدِي^(۱) «بم» [وَت] : «کندم»؛ «بوج» : «بکن» و طبری (بابل)^(۲) «وت» : «میگند»؛ «وجن» : «میگند» و سمنانی «بوتین» : «کندن»؛ «بوژ» : «بکن» (ا) در این هر دو واژه سمنانی مانند «آلمانی» و شهمیرزادی «بوتن» : «کندن»؛ «وجن» : «میگند» (ا) مانند «آلمانی» و سرخه‌ای «بواتش» : «گند»؛ «بواتن» : «کندن»؛ «بواژ» : «بکن» (آ) در هر سه این واژه‌ها نزدیک به «ا» ادامه می‌شود (و و فسی «وتن» : «کندن»؛ «اوز» (و) مانند «و» عربی و W انگلیسی) : «بکن» و آشتیانی «ورس» [وَت] : «کند»؛ «وروز» : «بکن»^(۳) و ارزینی^(۴) «واتچ پ» : «گند»؛ «پوت» : «بکن» و طالشی (میناباد نمین) «ایواتش» : «کند»؛ «ایوات» : «بکن» و در گلین قیه‌ای^(۵) «بوژ» : «بکن»... شاید واژه فارسی «بخته» : «هر چیز که پوست آنرا کنده باشند» هم‌ریشه آن باشد. نیز نگاه کنید به

- ۱- «یارند» نام دهی است از دههای بخش نظنزکاشان. نگاه کنید به فرهنگ جغرافیائی ایران، جلد سوم، تهران ۱۳۲۹، صفحه ۳۲۹.
- ۲- در بیشتر شهرها و دههای مازندران نیز با اندک فرقی با به همین صورت بکار می‌رود.
- ۳- برای گویشهای «فس» و «آشتیان» نگاه کنید به «گویشهای فس و آشتیان و نفرش» از دکتر محمد مقدم، شماره ۱۱ ایران کوده، تهران ۱۳۱۸ یزدگردی، صفحه ۱۰۴.
- ۴- «ارزین» دهی از دهستان حسن آباد اهر آذربایجان است و باشندگان آن به گویش ویژه‌ای سخن می‌گویند. نگاه کنید به جلد چهارم فرهنگ جغرافیائی ایران، تهران ۱۳۳۰، صفحه ۱۴. در فرهنگ جغرافیائی ایران نوشته شده است که مردم ارزین به ترکی سخن می‌گویند و این درست نیست.
- ۵- «گلین قیه» دهی از دهستان هرزن است و در پنج فرسنگی مرند است. نگاه کنید به جلد چهارم فرهنگ جغرافیائی ایران، تهران ۱۳۳۰، صفحه ۴۶۰.

P. Horn, Grund. d. neupers. Etymolog. A. Christensen, Contributions à la dialectologie iranienne. I-II, Kobenhavn 1930-35, صفحه‌های ۲۶۲ از جلد اول و ۶۱ و ۱۱۷ از جلد دوم. این که کریستن سن در صفحه ۲۶۲ جلد دوم «آویختن» فارسی را پهلوی این فعل گذاشته درست نیست. «آویختن» با این فعل هم‌ریشه نیست. ریشه‌ای که نویسنده در «واژه‌نامه طبری» (تهران ۱۳۱۶ یزدگردی) صفحه ۷۸ داده است نیز درست نیست. از پهلوی هم گذاشتن صورت‌های گوناگون این واژه در گویش‌هایی که یاد شد میتوان در زبان‌های باستانی ریشه «وَلْک» یا «وَلْک» به معنی «کندن» (* وَخْت : کنده) برای آن حدس زد.

در پایان این گفتار سه نکته را یادآور میشود:

۱- از آنچه در این گفتار آورده شد چنان که گفتیم آشکار است که در گویش فرویگی بجای «و» آغازین باستانی «ک» می‌آید. در سراسر یادداشت‌های نویسنده واژه‌ای نیست که جز این را نشان دهد و اگر در گویش فرویگی چنین واژه‌ای پیدا شود ناچار عاریه از فارسی یا گویش‌های دیگر است.

۲- در گویش بلوچی بجای «و» آغازین باستانی همیشه «گو» می‌آید مگر بیش از «ی» که «ک» می‌آید. نگاه کنید به Grund. d. iranisch. Philolog. - صفحه ۲۳۶ بخش دوم از دفتر اول.

۳- آنچه در این گفتار از گویش‌های ایرانی آمده از یادداشت‌های خود نویسنده آورده شده است بجز آنچه به آن در کتابی برگشت داده شده است.